

متن پرسش

باسمه تعالی. سلام علیکم: داستان فیلیپ را شنیده اید؟ جوانی که مبتلای به سرطان بوده و بعد از اینکه شفا پیدا می‌کند و بهبود پیدا می‌کند برای اینکه پیام مبارزه با سرطان رو به دیگران انتقال بده از چند کشور با دوچرخه عبور می‌کند. متأسفانه یکی از کشورهای در مسیر ایران انتخاب می‌شود. اما در حالی که داشته تلفی با مادرش گفتگو می‌کرده مورد هجوم چند نفر قرار می‌گیرد و فک و دهانش شکسته و به چشمش و صورتش آسیب فراوانی زده می‌شود و مادرش تلفنی شاهد این اتفاقات بوده. نکته تلخ تر ماجرا اینست که به خانواده ایرانی حاضر میشن تا قبل از خروج آنها از ایران پذیرای ایشون و مادرش و دوست مادرش بشن اما عجیب اینکه بعد از چند روز اونها رو به گروگان می‌گیرن و می‌گن یا پانزده هزار دلار میدید یا نمیتونید برید!! تلخ ترین قسمت ماجرا اینست که فیلیپ گفته من مردم ایران و خاطرات خوبم رو با این جوانان مهاجم یکی نمی‌دانم و فرهنگ و تمدن ایران را دوست دارم و پیام مهمان نوازی ایرانیان رو به همه دنیا ارسال می‌کنم. سوال من اینست درسته که «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» و قرار نیست برای فیلیپ آلمانی بمیریم و جامه بدرانیم، اما آیا برای فرهنگ از دست رفته مان نباید بمیریم؟ از کی ما اینقدر عوضی و به درد نخور و خاک بر سر شده ایم؟ چه اتفاقی برای ایران و ایرانیان افتاده؟ آیا ما همان پوریای ولی‌ها و حججی‌ها و قاسم سلیمانی‌ها و باقری‌ها و باقری‌ها و شاهرخ ضرغام‌ها و مجید سوزوکی‌ها نبودیم؟ چه بر سرمان آمده است؟ موفق باشید

متن پاسخ

اسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور است که می‌فرمایید. ما در فضای شیفتگی نسبت به غرب، از غرب رانده و از فرهنگ خود نیز، مانده شده‌ایم. و البته و صد البته نقش تبلیغات دشمن را نیز نباید نادیده گرفت. در هر حال از نظر بنده راه حل مشکل از یک طرف، نجات از غربزدگی و از طرف دیگر برگشت به سنت معنوی و خرد اسلامی ایرانی است. در این مورد بد نیست به جزوه‌ی «نقش فرآیندی انقلاب اسلامی در این تاریخ» که بر روی سایت است رجوع فرمایید. موفق باشید